

هم نشین باران

سیمه نورمحمدی
(م. باران)

((به نام او که قلم را آفرید))

سلام ...!

آنجا که زبان از گفتن حرفهایی باز می ماند نوبت به قلم می رسد تا پا به عرصه نهد و حق مطلب را به جای آورد.
می دانم قلم بنده آنقدر بزرگ نیست تا کارهای بزرگ از آن برآید.

اما هر چه هست چیزی نیست جز تمام احساسات من .
احساساتی که با این رویاها و تفکرات عجین شده و یک لحظه رهایم نمی کند .

مجموعه پیش رو بخش کوچکی از نوشته های من است و البته اولین آن.

پس با نظرات و انتقاداتون من را در بهبود آن یاری کنید.

میثم پورمحمدی (م.باران)

آبان ۱۳۹۴

هم نشیخ باران

باران مرآید و

من چتر نمر خواهم

ایخ خاصیت هم نشین است

که به احساس...

و به دردهای...

مبتلا مرشور

وقت که با آغ همراه باشم

من هم نشیخ بارانم

زیر آغ چتر نمر خواهم...

شاید عاشق شدم

حالا که باران مر بارد

هر با هتر

به زیر آغ برویم

کنار بنزید هترها را

تا باران

به ریشه را احساس برسد.

شاید عاشق شدم...

دیوانه ام ...

من آتقدر دیوانه ام

که بر چتر

خیر مرشوم

زیر باران

تا هم ببینند

چقدر با لبرها صییر ام.

گوشت نشینم

سالمی است که گوشت نشینم

مرا از این دنیا

اتاقیست تاریک

بر صدها و آزارم

تنها و خسته

گذر عمر را به نظاره نشسته ام

اما دلم روشن است

روشن به کس که در را باز کند و بگوید:

سلام ...

آتوق است غرق روشنایر خواهم شد.

باران شو...!

باران شو...!

بر دلم ببار

غبار از دلم بشور

سالم است

کسر به این خانه سر نزده است.

دلم نیاز به خانه تکانر دارم

پس شروع کن...!

در عشق

در عشق ...

در مع شعله ور شو

در دلم زبانه بکشر

بسوزانم و خاکسترم کن

لا

بر تفاوت مباشر.

بر مقصد

بر هدف ...

بر مقصد ...

یا گذاشته‌ام بر اینج باده

باده‌ای که انتها ندارد

به امید آنکه شاید

کسر در میان هار راه

سوارم کند .

کوچه خیال

بگو خانه است

در کدام

کوچه ر خیال بود ؟!...

دیگر رویاهایم را به یاد نمر آورم

روزی که گفتی:

از خیالم برو بیرون ...

چشم انداز ذهن

چشم انداز

ذهن مع

رو به غروب بود

که تو به آغوش نگاه میکردی

حالا مع به غروب رسیده ام

میرشود که به مع نگاه کنی؟!...

مه آلود

مه آلود است ...!

ذهنم را مرگویم

به دنبال بهانه ایست

تا ببارد

آغ بهانه آمدخ توست

تاریکم

دیگر ماه هم

برابر روشن کردن شب هایم

کفایت نسر کند

مع لز درون تاریکم ...

دیر آمدن

دیر آمدن...!

خیل دیر ...

آنگاه که دیگر

تو را نرسد

دوباره خودت را بر دلم معرفی کن...!

سکوت یا فریاد

همه فرقت مرکنده

سکوت کنر

یا فریاد بکسر

هیچ کسر آنطور که باید

تو را نخواستند شناخت .

بدون چتر

آخ همه

بدون چتر

خیابان هارایغ شهر را

طرح کردم

دریغ از یک نفر

که به حجم دلسوز را اثر

چتر مه مانم کند .

پیده ر سوغتن

در پیده رایغ شهر

پروانه شدم

اما آتشی انگار

انظار سوغتنم را داشتند

تا پریدم را ...

جسرت

جسرت را

در نگاه کود که فهمیدم

که هر روز

از جلور و یتریع مغازه را اسباب باز را فروشر

مر گذشت

بر آغ که نگاهر بیاندازد ...

او یاد گرفته بود

زندگر کند

اما بدوخ هیچ آرزویر

سرگرم مرشویم

زندگرا

مرا مشغول مرکند

ومع

زندگرا ...

بازر خوبهست ...!

سرگرم مرشویم .

برنوا یان

گوشترا یان شهر

به ناله هایم

بد هکار نیست ...

برنوا یان

آساختر باز یافت مرشوند

در ا یان شهر

سکوت

یعنر مر آید

روز ر که

جتا سکوت ها یساخت

دل کسر را بلرزاند ؟!...

رویاهای انسانر

سرد...

مثل برف

بر احساس...

مثل یغ

ما

آدم برف‌هایر بودیم

که تنها

رویاهای انسانر داشتیم .

آشفته بازار

قلب های یمن دست به دست گشتند

احساس هرهای یمن

آواره شدند

در این آشفته بازار ...!

کوچه تنهایر

ایغ کوچه

به جز مردی که

که هر شب

برادر دیدنت

تمام راه هار جهان را

قدم میزد

چیز را به یاد ندارد .

فراموش

چند وقت است

فراموش گرفته ام

میروم جلور آینه

خیره میروم در خود

شاید آینه

آدرس از من داشته باشد .

آینه به آینه

آینه به آینه

به دنبال خود گشتم

نشان از خویش نیافتم

جز در این طرها

چشمه‌ار غیره

نمردانم

ایغ چشمه‌ار غیره به مع

چه مر خواهند!...

نکند دیوانگر هایم

مشهور شده است؟!...

یک رنگر

مگر ایغ کلاغ

چه چیز رکستر از

طوطی دارد

چیز ایغ که

یک رنگ است ؟! ...

هر آمدن را رفتن است

خورشید

با تکرار طلوع و غروب خود

یک چیز را به مع مر فهماند.

ایغ که

((هر آمدن را رفتن است))

شاید

یک رفتن باشکوه

از آمدن پرسروصدا

بهتر باشد .

اندریشه سبز

و قتر تو باش

لگر زیر فروارها برف

مدفون شوم

باز هم

با اندریشه سبز

زنده خواهم ماند .

لِتاَوِ تَنْهَائِرِ

بِخِ بَسَتْ تَمَامِ تَنْهَائِرِ هَائِمِ

لِیَخِ لِتاَوِ اِسْتِ ...

لِتاَقِرِ کِه

بِه اَنَدَلَزِه مَخِ

تَنْهَائِرِ کَسِیْدِه !...

با خیالت

هر روز شروع دوباره است .

در اندیشه

در فکر

در خیال

امروزم را

با خیالت آغاز میکنم

شاید واقعیت فردا رنج‌بارتر .

پایان ...

مسنوخ به خاطر نگاه هار زیباتون

نظرات و انتقادهاتون رو برام بفرستید.

بازنشر اینترنتی این اثر با ذکر منبع

از نظر من مانع نداره.

Email : meysampourmohammadi1@gmail.com

Weblog : mim-baran.mihanblog.com

Instagram ID : mim.baran72